

فصل هفتم.

زندگی دستوری، پول دستوری و ضدیت با طبیعت

طبیعت انسان را با واقعیتی دشوار آشنا می‌سازد؛ واقعیتی که انسان برای بقای خود ناچار است چگونگی مواجه شدن با آن را یاد بگیرد. باید بکاری تا بتوانی درو کنی؛ باید کار کنی تا چیزی گیرت بیاید یا در غیر این‌صورت مجبوری رنج نداشتن و کمبود را به جان بخری. این طبیعت زندگی همه موجودات زنده است؛ هر موجودی باید روزش را به جستجوی غذا بگذراند و در عین حال مراقب باشد که غذا و طعمه دیگران نشود. این همان غریزه طبیعی بقاست که بدون آن ما تا امروز دوام نمی‌آوردیم.

اما پول دستوری این نظم طبیعی امور را مختل می‌کند. دولت‌ها به سادگی می‌توانند دست به تولید پول دستوری جدید بزنند و این هم به معنای قطع پیوند میان کار و پاداش است که سرانجامی جز نابودی نظم طبیعی نخواهد داشت. در دنیای پول دستوری به جای آنکه پاداش افراد در بازار و با توجه به ارزش کارشان برای دیگران تعیین شود، حرف‌شنوی سیاسی و «وصل» بودن کار را پیش می‌برد؛ به جای آنکه افراد به دنبال مولد شدن بروند به سراغ سیاسی‌بازی خواهند رفت؛ به جای آنکه تولید مبنای پاداش‌ها باشد اصل بر رقابت‌های سیاسی ساختگی خواهد بود.

جالب اینجاست که وقتی می‌خواهیم به طور جدی اثرات اختلال‌زای این سیستم متمرکز پولی را رصد کنیم ردپای آن‌ها را همه جا خواهیم دید. خیلی هم غریب نیست؛ هر چه باشد پول نیمی از هر مبادله اقتصادی است. پول ابزار اصلی پس‌انداز است؛ پس‌اندازی که گویی نوعی معامله با خود آینده‌مان^۱ به حساب می‌آید. انسان‌ها با پیدایش پول این امکان را پیدا می‌کنند که به آینده ببینند و برای آن برنامه داشته باشند. هرچقدر پول سخت‌تر باشد بهتر می‌توان برای آینده تدارک دید، عدم قطعیت‌های آتی کمتر است، با سهولت بیشتری می‌توان برای فردا برنامه ریخت و «آینده‌فروشی» هم کمتر رواج دارد.

پول واسطه^۲ یا ابزار اطلاع‌رسانی در اقتصاد بازار است. سود و زیان در واقع علامت‌هایی هستند که به ما اطمینان می‌دهند مولدترین‌ها همچنان سودآور می‌مانند و به منابع لازم برای تولید بیشتر دست خواهند یافت؛ علامت‌هایی که ما را خاطر جمع می‌کنند غیرمولدها منابعشان را از دست می‌دهند و دیگر به هدر دادن آن‌ها ادامه نخواهند داد. در اقتصادی با پول سالم تنها راه برای بقای یک کسب‌وکار این است که چیزی تولید کنند که دیگران آن را ارزشمند بدانند. می‌توان ادعا کرد در هر لحظه از زمان همه بنگاه‌های فعال در چنین اقتصادی مولد تلقی می‌شوند؛ اگر هم استثنائی وجود دارد آن‌هایی هستند که در شرف تعطیلی‌اند و خیلی زود از بازی کنار خواهند رفت. اما وقتی دولت پول را کنترل

۱. future selves

۲. medium

می‌کند این فرایند مختل می‌شود و سازوکار سود و زیان از کار می‌افتد. برای بقا دیگر نیازی به تولید و بهره‌وری نیست و مقبولیت سیاسی و تملق‌گویی کار را پیش می‌برد. نگاه‌های غیرمولدی که لطف اهالی سیاست شامل حالشان می‌شود شاید دهه‌ها باقی بمانند و همچنان منابع را هدر دهند ولی مولدهایی که از حمایت سیاسی بی‌بهره‌اند میدان را خالی خواهند کرد. برخلاف یک اقتصاد سالم، در چنین اقتصادی در میان کسب‌وکارهای فعال تعداد زیادی انگل بی‌خاصیت می‌بینیم که فقط منابع را هدر می‌دهند و اعضای مولد جامعه را بی‌نصیب می‌گذارند.

دولت با کاهش ارزش پول رایج (که البته در انحصار خودش است) همه افراد جامعه را مجبور می‌کند که رجحان زمانی خود را افزایش دهند. در عین حال، کاهش ارزش پول این فرصت را برای دولت فراهم می‌کند که در همه جنبه‌ها و ابعاد زندگی شهروندان سرک بکشد و فضولی کند. در این فصل آثار پول دستوری را بر رجحان زمانی، معماری، سرمایه، محیط‌زیست و خانواده بررسی خواهیم کرد. در فصل‌های بعدی آثار و پیامدهای افزایش رجحان زمانی، مخارج نامحدود و دخالت‌های سلطه‌جویانه دولت را بر برخی جنبه‌های بسیار مهم زندگی (زندگی دستوری) مدرن نشان خواهیم داد: غذا، تحصیلات، علم، انرژی و امنیت. پیش‌تر از دیگر پیامدهای مهم پول دستوری نظیر مالیه دولت، جنگ، جباریت و ادوار تجاری در کتاب «استاندارد بیت‌کوین» گفته‌ایم.

امروز بیش از یک قرن از آغاز استقرار استاندارد دستوری می‌گذرد و شهروندان به دستور دولت ملزم به استفاده از بدهی به جای پول شده‌اند. به نظر می‌رسد امروز زمان مناسبی برای بررسی برخی از پیامدهای اجتماعی و اقتصادی رواج این تکنولوژی است. پول در واقع چیزی شبیه سیستم عامل جامعه است و بخشی از هر مبادله اقتصادی به شمار می‌آید؛ از این‌رو تأثیری همه‌جانبه و چشمگیر بر ماهیت انتخاب‌های اقتصادی افراد و ارزش‌های برانگیزاننده آن‌ها نیز خواهد داشت.

رجحان زمانی در عصر دستوری

پول نوعی تکنولوژی است که با رجحان زمانی ما (یعنی میزانی که فردا را فدای امروز می‌کنیم) پیوندی تنگاتنگ دارد. وقتی انسان‌ها به این قابلیت دست می‌یابند که کالاهای اقتصادی را برای استفاده در آینده ذخیره کنند بهتر می‌توانند زندگی فردای خود را تدارک ببینند. یک انسان بدوی (از نظر اقتصادی) برای تدارک آینده خودش، کالاهای مصرفی را برای مصرف آتی پس‌انداز می‌کند. با افزایش پیچیدگی اقتصاد، انسان‌ها می‌توانند کالاهای مصرفی بادوامی تولید کنند که امکان نگهداری و استفاده از آن در طی زمان هم وجود دارد. با رواج پول به عنوان سازوکاری برای پیشبرد معاملات و تجارت، امکان پس‌انداز و انتقال ارزش اقتصادی به آینده هم فراهم می‌شود؛ ناگفته پیداست که استفاده از پول برای انتقال ارزش در طول زمان به طور نسبی راحت‌تر و مطمئن‌تری است. هرچقدر در تدارک آینده بهتر عمل کنیم بیشتر فرصت شناختن آن را خواهیم داشت و برایش دقیق‌تر برنامه‌ریزی خواهیم کرد.

نمی‌توان از فرایند کاهش رجحان زمانی سخن گفت و از پول حرفی نزد؛ انگار مفهوم رجحان زمانی و پول با هم گره خورده‌اند. انسان‌ها با استفاده از پول می‌توانند مصرف خود را از طریق مبادله عقب بیندازند؛ مبادله با چیزی که ارزش را به خوبی ذخیره می‌کند و

می‌توان به سادگی آن را با چیزهای دیگر هم مبادله کرد. بدون وجود پول عقب انداختن مصرف و پس‌انداز بسیار دشوارتر می‌شد زیرا بسیاری از کالاها طی زمان ارزش خود را از دست می‌دهند. شاید بخواهید امروز دانه‌های غلات را ذخیره کنید تا در فصل آینده سراغ کاشتن آن‌ها بروید؛ کسی جلوی شما را نمی‌گیرد ولی شانس خراب شدن آن‌ها تا فصل بعد بسیار بیشتر از خراب شدن سکه‌های طلاست! اگر بتوانید دانه‌ها را در ازای دریافت طلا دانه‌ها بفروشید دیگر دست‌تان باز است: هر زمان اراده کنید امکان خرید دوباره دانه‌ها برایتان فراهم است و در این فاصله هم می‌توانید چیزهای دیگر موردنیاز خود را خریداری کنید. در مقایسه با وضعیتی که پولی در کار نیست، پول به طور طبیعی باعث می‌شود ارزش آتی مورد انتظار از عقب انداختن مصرف افزایش پیدا کند. پول مشوقی برای تدارک و پرداختن به آینده است. هرچقدر پولی بهتر بتواند ارزش خود را در گذر زمان حفظ کند با اطمینان بیشتری می‌توانیم آن را برای تدارک آینده به کار بگیریم و عدم قطعیت و بلا تکلیفی کمتری در مورد زندگی فردای خود خواهیم داشت.

تاریخ پول در واقع پیشرفتی طبیعی از پول‌های سهل‌تر به سخت‌تر در طی زمان است. پیش‌تر هم گفتیم که نمک، احشام، مهره‌های شیشه‌ای، سنگ رای، صدف‌های دریایی، آهن، مس و نقره در زمان‌ها و مکان‌های مختلف نقش پول را ایفا کرده‌اند ولی در پایان قرن نوزدهم در کل کره زمین در عمل استاندارد طلا برقرار بود. استفاده از یک پول سهل باعث می‌شود که مقدار خیلی زیادی از آن تولید شود؛ این افزایش تولید هم ارزش آن پول را کاهش می‌دهد و اضافه ارزش پولی^۱ را از بین می‌برد. با بررسی تجارب تاریخی و پیشینه تجارت کشورهای مختلف جهان با یکدیگر شاید بتوان گفت انسان‌ها همواره تمایل داشته‌اند که سخت‌ترین کالای تولیدی را در نقش پول به کار بگیرند. هرچقدر پول سخت‌تر می‌شود رجحان زمانی افراد هم به طور طبیعی کاهش خواهد یافت و کمتر «آینده‌فروشی» می‌کنند. هانس هرمان هوپه به خوبی توضیح می‌دهد که کل فرایند تمدن بشری در واقع چیزی جز فرایند کاهش رجحان زمانی نیست^۲. وقتی افراد آینده را ارزشمندتر تلقی کنند شروع به سرمایه‌گذاری برای بهبود آن هم خواهند کرد. انسان‌ها آینده‌نگرتر می‌شوند، افق پیش‌روی آن‌ها گسترده‌تر می‌شود و پیامدهای بلندمدت کارشان را هم در نظر می‌گیرند. هرچقدر تعداد بیشتری از انسان‌ها به سراغ همکاری با دیگران بروند و در قالب نظم بازار به مبادله با یکدیگر بپردازند ارزش اقتصادی بیشتری هم خلق خواهند کرد، برنامه‌ریزی بهتری برای آینده خواهند داشت، دست به انباشت سرمایه بیشتری می‌زنند و بهره‌وری کار را بالاتر می‌برند. با ادامه این روند می‌توان انتظار داشت که شرایط مادی زندگی افراد طی زمان بهبود پیدا کند و شاهد ارتقای استانداردهای زندگی نسل‌های بعدی نسبت به پیشینیان باشیم. با گذر زمان افراد این امکان را می‌یابند که به جای خرحمالی برای تأمین نیازهای اولیه و دغدغه بقا به امور متعالی‌تری بپردازند و توجه و تلاش خود را روی آن‌ها متمرکز کنند.

۱. monetary premium

به ارزشی اشاره دارد که یک پول-کالا به دلیل واسطه مبادله بودن بودن و نه مطلوبیت مصرفی کسب می‌کند.

۲. Hoppe, Hans-Hermann. *Democracy: The God That Failed*. Rutgers, NJ, Transaction Publishers, ۲۰۰۱.

بنا به اندیشه‌های اقتصاددانان اتریشی (مکتب اتریش) که از آن‌ها به تفصیل در کتاب «اصول علم اقتصاد»^۱ سخن گفته‌ام رجحان زمانی محرک و سبب‌ساز نرخ بهره است. هومر^۲ و سیلا^۳ در کتاب «تاریخ نرخ‌های بهره» از یک فرایند ۵۰۰۰ ساله کاهش نرخ بهره خبر می‌دهند که البته لایه‌لای آن در دوران جنگ، بیماری‌ها و بلاها شاهد افزایش نرخ بهره هم بوده‌ایم^۴. رفتن به سوی پول‌های سخت‌تر که از نظر «فروش آسان در مکان‌ها و زمان‌های مختلف» وضعیت بهتری داشتند عامل مهمی در نزول تاریخی رجحان زمانی به حساب می‌آید. انسان‌ها با پول سخت تکنولوژی پس‌انداز مناسب‌تری در اختیار خواهند داشت که عدم‌قطعیت‌های آینده را کاهش می‌دهد و به همین دلیل هم کمتر «آینده‌فروشی» می‌کنند.

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم استاندارد طلا، اکثر مردم جهان به شکلی از پول دسترسی داشتند که می‌توانست به خوبی ارزش خود را در «طول» زمان حفظ کند و در همان حال انتقال آن در «عرض» مکان نیز ساده بود. تعداد بیشتر و بیشتری از مردم جهان از این موهبت برخوردار می‌شدند که برای آینده خود با خیال راحت پس‌انداز کنند. وقتی امکان پس‌انداز با پول سخت فراهم باشد انگیزه افراد برای پس‌انداز بیشتر می‌شود، رجحان زمانی آن‌ها کاهش می‌یابد و میل بیشتری برای بهره‌مندی از پاداش‌های آتی (به جای مصرف آتی) پیدا می‌کنند. افراد در زندگی هرروزه و در پیرامون خود منافع این کاهش رجحان زمانی را حس می‌کنند؛ آن‌ها می‌بینند که قیمت‌ها رو به نزول است و پس‌اندازکنندگان ثروتمندتر می‌شوند. واقعیت‌های اقتصادی همه را سر عقل می‌آورد و مردم یاد می‌گیرند که هزینه فرصت مصرف آتی در مقایسه با منافع آتی بسیار بالاست.

با تحولات سیستم پولی در قرن بیستم و استفاده از یک پول سهل‌تر ورق برگشت؛ روند چند هزارساله کاهش رجحان زمانی متوقف و حتی معکوس شد. مردم جهان پیش از این تغییر مسیر از پولی استفاده می‌کردند که حجم آن سالانه حدود ۲ درصد رشد می‌کرد. اما در قرن بیستم همه گرفتار نکبت پول‌های دولتی شدند؛ پول‌هایی که حجم آن‌ها سالانه در بهترین حالت حداقل ۶ تا ۷ درصد رشد می‌کرد و البته اغلب نرخ رشد آن‌ها دورقمی و چه بسا سه‌رقمی بود!

با پول دستوری بازی عوض شد. پیش‌تر فرد انتظار داشت طی زمان ارزش پولش بیشتر شود و راهی مطمئن برای حفظ و ذخیره ارزش برای آینده در اختیار داشت ولی پول دستوری انسان را به دوران بدویت برگرداند! انسان‌ها دوباره دورانی را تجربه کردند که راه مطمئنی برای حفظ ارزش در طی زمان وجود نداشت؛ دورانی که انتظار داشتیم هر چه پیش می‌رویم ارزش ثروت افراد کمتر و کمتر شود؛ اگر چیزی باقی بماند! آینده با پول سهل «غبار آلودتر» است؛ از آنجا که نمی‌توان برای آینده تدارک دید پس عدم قطعیت‌ها هم بیشتر خواهند بود. این افزایش عدم قطعیت‌ها هم باعث خواهد شد افراد بیشتر «آینده‌فروشی» کنند و رجحان زمانی بالاتر رود. پول دستوری هزینه تدارک آینده را بالا می‌برد و البته نتیجه

۱. Principles of Economics

۲. Homer

۳. Sylla

۴. Homer, Sidney, and Richard Sylla. *A History of Interest Rates*. Hoboken, NJ, John Wiley & Sons, Inc. ۲۰۰۵.

هم روشن است: «آینده‌فروشی» رواج می‌یابد و خیلی از افراد با منطق «دم را غنیمت شمار» پیش می‌روند. چرا وقتی نمی‌دانیم فردا چه بر سر مالمان می‌آید مصرف امروز را به فردا بیندازیم؟

نقطه اوج این فرایند را در ابرتورم‌ها شاهد هستیم؛ زمانی که ارزش پول به سرعت سقوط می‌کند. بررسی آنچه در اقتصاد کشورهایمانند لبنان، زیمبابوه یا ونزوئلا در دوره‌های ابرتورمی اخیر رخ داد و البته چند دوجین نمونه دیگر در قرن بیستم در این زمینه بسیار راهگشاست. ادام فرگوسن^۱ در کتاب خود «وقتی پول می‌میرد^۲» مرور جالبی از پیامدهای ابرتورم در آلمان بین دو جنگ داشته است؛ کشوری که تا چند سال پیش از آن یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌آمد.

در هر یک از این سناریوهای ابرتورمی بالا می‌توان مشاهده کرد که وقتی پول ارزشش را از دست می‌دهد دیگر دغدغه آینده و دوراندیشی هم موضوعیتی نخواهد داشت. توجه‌ها به جای «آینده» و «فردا» به «اکنون» و «امروز» متمرکز می‌شوند و همه فقط برای بقای خود دست‌وپا می‌زنند. دیگر در عمل پس‌انداز ممکن نیست و همه می‌خواهند هرچه زودتر پولی که گیرشان آمده است را خرج کنند. هرآنچه که ارزشی برای فردا دارد فدای امروز می‌شود و مردم سرمایه‌هایشان را هم مصرف می‌کنند! در اقتصادهای ابرتورمی، چوب درختان میوه هیزم اجاق‌ها می‌شود، کسب‌وکارها برای تأمین هزینه‌های جاری تعطیل می‌شوند و مرغ تخم‌طلا را سر می‌پزند. سرمایه‌های انسانی و فیزیکی کشور را ترک می‌کنند و به جایی می‌روند که پس‌اندازکنندگان استطاعت نگهداری و بهره‌برداری از آن‌ها را داشته باشند. وقتی «آینده‌فروشی» با چنین شدت و سرعتی رواج می‌یابد مردم هم انگیزه چندان برای متمدنانه رفتار کردن، دوراندیشی و پیروی از قانون نخواهد داشت. اما در عوض برای رفتارهای غیرمسئولانه، مجرمانه و خطرناک، مشوق‌ها به وفور موجودند. خشونت و جنایت رواج می‌یابد زیرا همه فکر می‌کنند جیبشان را زده‌اند و می‌خواهند آن را از جیب دیگرانی که چیزی دارند بیرون بکشند. خانواده‌ها هم زیر فشار مالی از هم می‌پاشند و نابود می‌شوند. چنین روندهایی در ابرتورم‌ها بروز و ظهور بیشتری دارند ولی در حالت «عادی» یعنی زورگیری‌های تورمی تدریجی نیز با شدت کمتر همیشه حضور داشته‌اند!

وقتی پول در طی زمان قابلیت ذخیره ارزش خود را از دست می‌دهد پیامد فوری آن افزایش مصرف و کاهش پس‌انداز است. می‌دانیم که فرد برای عقب انداختن مصرف و تعویق کامیابی^۳ باید از لذت آنی چشم‌پوشی کند تا به پاداش آتی دست یابد. اما هرچقدر (پول) در تبدیل ارزش به پاداش آتی بدتر عمل کند ارزش انتظاری آن پاداش هم کاهش خواهد یافت. به این ترتیب این «فداکاری» اولیه خیلی پرهزینه می‌شود و شمار کمتری از افراد به فکر عقب انداختن مصرف خود می‌افتند. این پدیده را می‌توان در شدیدترین صورت آن در ابتدای هر ماه در سوپرمارکت‌های کشورهای تورمزده مشاهده کرد. در چنین کشورهایی وقتی مردم حقوق خود را دریافت می‌کنند به سوپرمارکت‌ها هجوم می‌برند تا آن را هر چه سریع‌تر به خواروبار و اقلام ضروری تبدیل کنند؛ آن‌ها به خوبی می‌دانند که در

۱. Adam Ferguson

۲. When Momey Dies

۳. gratification

انتهای ماه به دلیل «نابودی» و کاهش بسیار سریع ارزش پول با همان مقدار پول اجناس بسیار کمتری گیرشان خواهد آمد. تورم تدریجی هم خیلی متفاوت نیست؛ تورم مستمر با نرخ پایین‌تر اثر مشابهی دارد ولی ظریف‌تر و زیرپوستی‌تر عمل می‌کند.

فرهنگ مصرف توده‌ای خودنمایانه^۱ (که از قضا امروز در سیاره ما بسیار هم شایع است) را هم بدون توجه به نقش پول دستوری در مخدوش کردن مشوق‌های مصرف نمی‌توان درک کرد. وقتی ارزش پول پیوسته کاهش می‌یابد ارزش انتظاری عقب انداختن مصرف و پس‌انداز شاید حتی منفی باشد. در این شرایط پیدا کردن محل مناسب برای سرمایه‌گذاری ساده نیست؛ باید فعالانه به مدیریت و نظارت بر کار پرداخت و البته ریسک آن هم کم نیست. بی‌درسترین راه این است که همه درآمدتان را مصرف کنید و به امید حقوق ماه دیگر بنشینید! شاید عجیب به نظر برسد ولی همین نگرش دارد در تمام شئون فرهنگی جامعه دستوری نفوذ می‌کند.

اما وقتی با پول سخت سروکار داریم (پولی که ارزش آن طی زمان نه‌تنها کم نمی‌شود بلکه حتی می‌تواند افزایش یابد) اوضاع متفاوت خواهد بود. مردم به احتمال زیاد در مورد شیوه هزینه‌کرد و مخارج خود دقت و احتیاط بیشتری روا می‌دارند زیرا هزینه فرصت آن‌ها طی زمان افزایش خواهد یافت. چرا باید یک میز بنجل، پیراهن بدوخت یا خانه بدساخت را بخریم وقتی می‌دانیم با کمی صبر و افزایش ارزش پس‌اندازمان می‌توانیم بهترش را خریداری کنیم؟ اما وقتی پول نقد یک گلوله داغ است که باید زودتر از شرش راحت شد، مصرف‌کنندگان هم آنقدرها نسبت به کیفیت اجناسی که می‌خرند حساسیت به خرج نخواهند داد. وقتی که ارزش پول در طی زمان کمتر و کمتر می‌شود حتی خرید میز بنجل، پیراهن بدوخت و خانه بدساخت هم در مقایسه با نگهداری پول نقد گزینه معقول‌تری است؛ اگر پول را نگه داریم و خرج نکنیم در آینده باید محصولاتی با کیفیت پایین‌تر بخریم! حتی خرید آن میزهای بنجل بی‌کیفیت هم در مقایسه با نگهداری یک پول درحال سقوط گزینه معقول‌تری به حساب می‌آید.

این عدم قطعیت و بلا تکلیفی ناشی از پول دستوری به همه اموال و دارایی‌های مردم تسری پیدا می‌کند. دولتی که می‌تواند از باد هوا پول خلق کند جسور و گستاخ می‌شود، بر اموال و دارایی‌های شهروندان چنگ می‌اندازد و قدرت خود را به همه جا گسترش می‌دهد. چنین دولتی این قدرت را دارد که به مردم فرمان دهد چطور باید از مال و اموالشان استفاده کنند و حتی می‌تواند آن‌ها را مصادره کند! هوپه در «افسانه بزرگ»^۲ مال دستوری را به شمشیر داموکلس تشبیه می‌کند که بالای سر مال‌داران آویزان است؛ مالی که هر لحظه می‌تواند مصادره شود، بر عدم قطعیت‌های آتی افراد بیفزاید و تدارک آینده را برای آن‌ها دشوار سازد.

معماری دستوری

افزایش رجحان زمانی در استاندارد دستوری شاید خود را در هیچ جا مثل ماندگارترین و بادوام‌ترین کالای مصرفی انسان‌ها یعنی بناها و ساختمان‌ها نشان ندهد. تکنولوژی صنعتی

۱. conspicuous mass consumption

۲. The Great Fiction

پیشرفت زیادی داشته و ساخت‌وساز را نسبت به گذشته بسیار ارزان‌تر و آسان‌تر ساخته است ولی شاهد کاهش کیفیت و عمر بنا در سراسر جهان هستیم. این روند در نگاه نخست شاید کمی غریب به نظر می‌رسد ولی اگر توجه داشته باشیم که «آینده‌فروشی» (ناشی از پول دستوری) تا چه اندازه می‌تواند برنامه‌ریزی ساخت‌وساز را متأثر کند خیلی هم متعجب نخواهیم شد. تغییر در رجحان زمانی بیشترین اثر را روی کالاهای بادوام می‌گذارد که عمر طولانی‌تری دارند زیرا در این قبیل کالاها میدان بدهیستان میان مطلوبیت‌های آتی و آتی فراخ‌تر است. وقتی رجحان زمانی افزایش می‌یابد «آینده‌فروشی» باب می‌شود؛ بنابراین خانه‌ای که بناست چند دهه عمر کند ارزشش به شکل چشمگیری آفت می‌کند. معمارجماعت هم با این روند به جای تمرکز روی حداکثرسازی کیفیت و طول عمر بنا به سراغ کاهش حداکثری هزینه‌های امروز می‌رود.

در استاندارد طلا منطق «ساختن برای ماندن» بر ساخت‌وساز خانه‌ها حاکم بود. مالک خانه مجبور بود از کودکی پس‌انداز کند تا خانه‌اش را بسازد و اغلب نیتش هم این بود که باقی عمر را در همان خانه اقامت داشته باشد. اما در قرن بیستم خانه‌ها را ارزان می‌ساختند و خیلی مهم نبود که در آینده دور چه بر سر بنا می‌آید. معماری قرن بیستم نسبت به قرن نوزدهم زشت‌تر و کم‌دوام‌تر بود که برخی دلیل آن را اقتصادی بودن این بناهای مدرن نازیبا می‌دانند. اما این توجیه را هم تنها زمانی می‌توان پذیرفت که «آینده‌فروشی» باب شده باشد. شاید برپا کردن یکی از این خانه‌های مدرن پیش‌ساخته امروزی در کوتاه‌مدت ارزان‌تر به نظر برسد ولی در بلندمدت این کار گران تمام خواهد شد. دلیل مشخصی هم دارد: هزینه نگهداری این ساختمان‌ها بسیار زیاد است و البته باید آن‌ها را خیلی زودتر از انواع قرن نوزدهمی کوئید و دوباره ساخت.

اگر گشتی کوتاه در شهرهایی بزنیم که هر دو نوع معماری قرن بیستمی و نوزدهمی در آن‌ها وجود دارد تفاوت‌های پررنگی بین معماری این دو دوره مشاهده خواهیم کرد. حرف از تفاوت ساختمان‌ها در قرن نوزدهم و بیستم زیاد است و شاید برای شرح همه جوانب ماجرا باید یک کتاب نوشت که چطور افزایش رجحان زمانی باعث تغییر در سبک طراحی و ساخت‌وساز بناها شده است. اما در این فصل تنها به یک نمونه مشهور اشاره می‌کنیم: دو ساختمان کتابخانه عمومی بوستون که به فاصله یک قرن از یک دیگر ساخته شده‌اند. نخستین بنا، ساختمان باشکوه مک‌کیم^۱، بین سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۵ در سنت کلاسیک ساخته شد و ساخت آن ۲ میلیون و ۲۶۸ هزار دلار (با پشتوانه طلا) خرج برداشت که معادل ۷۰ میلیون و ۲۰۰ هزار دلار دستوری سال ۲۰۲۰ است.^۲ بیش از ۱۲۵ سال گذشته و این ساختمان همچنان یکی از زیباترین ساختمان‌های بوستون است و جزء جاذبه‌های اصلی شهر به حساب می‌آید که محلی‌ها و گردشگران برای دیدن فضاهای داخلی چشم‌نوازش به آن سر می‌زنند. با کمی بازسازی و البته نگهداری مناسب (یا به عبارتی «دست به سر و رو کشیدن») این ساختمان توانسته است تا امروز سرپا بماند و همچنان زیبایی‌اش را حفظ کند.

۱. McKim building

۲. Willis, Catherine. *Boston Public Library*. Mount Pleasant, SC, Arcadia Publishing, ۲۰۱۱, pp. ۸-۱۰.

دومین بنا، یعنی ساختمان جانسون، یکی از آن سازه‌های دل‌آزار مدرن در سبک زیرمکاری^۱ است. آن بخت‌برگشته‌هایی که تجربه ناخوشایند ورود به این ساختمان را داشته‌اند لقب بامزه «مقبره^۲» را برای آن انتخاب کرده‌اند! هرچند این ساختمان در سال ۱۹۷۱ بنا شده است طی زمان چنان فرسوده و درب‌وداغان شده بود که در سال ۲۰۱۳ یک تعمیر اساسی روی آن انجام شد؛ این تعمیر اساسی هم ۷۸ میلیون دلار هزینه برداشت و ۳ سال هم طول کشید. نگهداری ساختمان زشت جانسون تنها چهل سال بعد از ساخت، دستکم بر اساس آمار تورم رسمی، بیش از هزینه ساخت ساختمان باشکوه مککیم خرج برداشته است. جالب اینجاست که ساختمان مککیم بعد از ۱۲۵ سال نیازی به تعمیر جدی هم نداشته و در تمام این سال‌ها زیبایی و کارآمدی خود را حفظ کرده است.

تکنولوژی امروز ما بسیار پیشرفته‌تر از چیزی است که در پایان قرن نوزدهم در دسترس بود و طبیعی است که انتظار داشته باشیم هزینه ساخت با وجود این پیشرفت‌های تکنولوژیک کمتر از آن دوران باشد. پس چرا چنین شد؟ آیا فقر باعث شد تا اهالی بوستون به جای آن ساختمان‌های زیبای قدیمی به سراغ این سازه‌های زشت بتنی بیایند؟ پاسخ منفی است. عامل اصلی چیزی جز افزایش رجحان زمانی نبود که باعث می‌شد هزینه‌های آتی بازسازی بنا خیلی به چشم نیاید. هزینه‌های بازسازی در معماری کلاسیک چندان موضوعیتی نداشت ولی در معماری «زود-ساخته و زود-کهنه^۳» مدرن اهمیت پیدا می‌کرد. معماری مدرن به دلیل ارزان‌تر بودن در جای سنت چند هزارساله معماری کلاسیک ننشست؛ داستان چیز دیگری بود. معماری مدرن ارزان نبود فقط برخی هزینه‌های آن (یعنی هزینه‌های بازسازی) به آینده حواله داده می‌شد. این هزینه‌های آتی هم با توجه به افزایش رجحان زمانی افراد در قرن بیستم خیلی به چشم نمی‌آمد.

سرمایه‌سوزی^۴ دستوری

در سیستم دستوری، انگیزه برای خلق اعتبار زیاد است و وام گرفتن برای خیلی از افراد جذابیت دارد؛ وام‌دهندگان هم با اعطای وام در واقع توکن‌های دستوری جدید استخراج (ماینینگ) می‌کنند. حاصل کار هم جامعه‌ای است که اعضایش زیر بار بدهی‌اند و کمتر کسی به فکر پس‌انداز برای آینده است. ثروتمندان در چنین وضعیتی با تبدیل بخش عمده ثروت خود به دارایی‌های سخت از این مهلکه جان سالم به در می‌برند ولی در مورد اکثریت مردم ماجرا متفاوت است. بخش عمده ثروت آن‌ها به صورت دارایی‌های نقد است که پیوسته ارزش خود را از دست می‌دهند و افراد دیگر انگیزه کار و ساختن آینده بهتر را نخواهند داشت.

پيامد این پس‌انداز نکردن‌ها فقط مانده‌های منفی مردم نیست بلکه سرمایه‌ها هم متأثر می‌شوند. پس‌انداز از نظر زمانی و منطقی بر سرمایه‌گذاری و انباشت سرمایه تقدم دارد؛ افراد نخست باید تصمیم بگیرند تا کامیابی خود را به تعویق و مصرف را عقب بیندازند. به

۱. brutalist

اشاره به سبکی در معماری که از بتن صیقل‌نخورده، گچ، سنگ و سنگ آهن در ساخت بنا بهره می‌گیرد؛ در زیرمکاری سازه‌سازی از هرگونه زینت طراحی می‌شود.

۲. mausoleum

۳. quick-to-build and quick-to-decay

۴. capital destruction

بیان دیگر، پس‌انداز کردن پیش‌نیاز انباشت سرمایه است. کاهش انگیزه‌های افراد برای پس‌انداز به این معناست که سرمایه کمتری برای سرمایه‌گذاری در اختیار خواهیم داشت. هواداران پول دستوری در مواجهه با این ایراد خواهند گفت که بانک مرکزی از طریق انبساط اعتباری می‌تواند انگیزه انجام فعالیت‌های مولد را تقویت کند و البته که این از احتکار غیرمولد پول نقد خیلی بهتر است. اما اگر پس‌انداز را پیش‌نیاز ضروری سرمایه‌گذاری بدانیم روشن است که کاهش پس‌انداز پیامدی جز کمتر شدن سرمایه‌گذاری حقیقی نخواهد داشت. سرمایه‌گذاری‌هایی که تأمین مالی آن‌ها از طریق اعطای اعتبار و بدون نیاز به پس‌انداز صورت می‌گیرد را نباید همچون هدایایی «رایگان» از سوی دولت‌ها پنداشت؛ هدایایی که گویی فقط بر تولید می‌افزاید و هیچ پیامد منفی دیگری ندارند. این‌ها در واقع بیشتر سوء محاسبه و سوء سرمایه‌گذاری به حساب می‌آیند و جز ادوار تجاری، تورم و بحران چیزی به بار نمی‌آورند.

در فصل ۶ و ۷ کتاب «استاندارد بیت‌کوین» گفتیم که بانک مرکزی با استفاده از موقعیت انحصاری خود، ارز ملی را دستکاری می‌کند و حاصل این کار مختل شدن محاسبه اقتصادی انتروپرونهاست. اختلال در محاسبات اقتصادی انتروپرونها هم به بروز خطاهای سیستماتیک در فرایند تخصیص سرمایه‌ها می‌انجامد؛ این خطاها با فروکش کردن انبساط اعتباری خود را نشان می‌دهند و رکود (در واقع بخش رکودی دور تجاری) آغاز می‌شود. در هر دور تجاری سوء سرمایه‌گذاری‌ها (تخصیص‌های نادرست سرمایه) و پروژه‌های غیرمولد و غیرسودآور فراوانی را می‌بینیم که در واقع بیش از افزایش سرمایه آن را مصرف می‌کنند. با اعطای اعتبار (بدون پشتوانه پس‌انداز حقیقی) نمی‌توان سرمایه جدیدی برای سرمایه‌گذاری فراهم کرد؛ اعتبارپاشی! تنها باعث سوء تخصیص سرمایه‌های موجود خواهد شد. سرمایه‌های موجود به سوی بخش‌های نامناسبی می‌روند که به واقع جذابیتی ندارند و افراد منفعت‌جوی فعال در بازار آزاد هرگز به سراغشان نمی‌روند.

می‌توان از چشم‌اندازی دیگر هم به اثر ویرانگر تورم بر فرایند انباشت سرمایه نگریست. پس‌اندازکنندگان که شمشیر تورم بالای سرشان است تشویق می‌شوند که هرجایی که می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند؛ هرجایی که تصور می‌کنند بازدهی بالاتری از نگهداری پول نقد دارد. وقتی پول نقدی داریم که ارزش خود را حفظ می‌کند و حتی طی زمان ارزش آن افزایش می‌یابد، سرمایه‌گذاری‌هایی را معقول می‌دانیم که بازده اسمی و بازده حقیقی آن مثبت باشند. سرمایه‌گذاران بالقوه هم عقل به خرج می‌دهند و دودستی پولشان را می‌چسبند تا فرصت مناسب پیدا شود. اما با پولی که به سرعت ارزش خود را از دست می‌دهد ماجرا متفاوت می‌شود: پس‌اندازکنندگان برای جلوگیری از کاهش ارزش پولشان (بخوانید «سرمایه‌گذاری») انگیزه زیادی دارند. در چنین شرایطی افراد برای حفظ ثروت خود بسیار عجولانه و «آتشی» عمل می‌کنند و بین دوغ و دوشاب تفاوت قائل نمی‌شوند؛ سرمایه‌گذاری‌های زیادی را می‌توان سراغ گرفت که بازده اسمی مثبت دارند ولی بازده حقیقی آن‌ها منفی است. وقتی پول دارد ارزش خود را از دست می‌دهد حتی کسب‌وکارهایی که ارزشی خلق نمی‌کنند هم «اقتصادی» به نظر می‌رسند. این قبیل کسب‌وکارها که در واقع کارشان «مصرف» سرمایه‌ها («سرمایه‌سوزی») است همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد و حتی برایشان سرمایه‌گذار پیدا می‌شود. برخلاف آنچه هواداران تخیلات کودکانه کینز می‌پندارند از بین بردن ثروت واقعی جامعه (کاهش ارزش پس‌اندازها) معجزه نمی‌کند و

یکباره از زمین فرصت‌های مولد سبز نمی‌شود. حاصل این رویاپردازی‌ها فقط باز تخصیص ثروت موجود در جامعه است که البته نصیب کسب‌وکارهای ناموفق «سرمایه‌سوز» می‌شود!

پیامدهای مخرب پول دستوری و «مصرف‌گری» آن را حتی در مورد سرمایه‌های طبیعی و محیط‌زیست هم می‌توان مشاهده کرد. وقتی پول از پس حفظ ارزش خود بر نمی‌آید عدم قطعیت‌ها افزایش می‌یابند و تدارک آینده دشوارتر می‌شود. فعالان اقتصادی هم نزدیک‌بین می‌شوند و منافع آتی ناشی از خاک، رودخانه‌ها، جنگل‌ها، سواحل و سفره‌های آب خیلی به چشمشان نمی‌آید. اینجا مصرف حداکثری و تهی ساختن منابع طبیعی نه تنها بد نیست بلکه یک استراتژی عاقلانه به حساب می‌آید. وقتی مردم منافع آتی حاصل از طبیعت را ارزشمند بدانند میلی به حفظ آن هم نخواهند داشت؛ وقتی «آینده‌فروشی» رواج پیدا کند طبیعی است که شاهد تهی‌سازی منابع طبیعی و مصرف بیش‌از اندازه آن‌ها باشیم. در فصل بعدی «غذای دستوری» آثار این روند را بر کشاورزی و رژیم غذایی افراد بررسی خواهیم کرد.

افزایش رجحان زمانی و «آینده‌فروشی» پیامد مهم دیگری هم دارد: تعارض‌های بین افراد شدت خواهند گرفت و آداب و هنجارهایی که جامعه انسانی را برپا نگاه می‌دارند هم کمرنگ خواهند شد. در وضعیت یکجانشینی^۱ باید توجه داشت که مبادله، همکاری اجتماعی و کنار هم زندگی کردن انسان‌ها خودبه‌خود رخ نمی‌دهد. انسان‌ها باید بیاموزند چطور افسار پست‌ترین غرایز و واکنش‌های حیوانی و ستیزه‌جویانه خود را در دست بگیرند و خرد و دوراندیشی را جانشین آن‌ها کنند. دین و هنجارهای مدنی و اجتماعی مشوق‌هایی به حساب می‌آیند که انسان‌ها تکانه‌های غریزی خود را تعدیل کنند و در ازای آن از منافع بلندمدت زندگی در اجتماع، همکاری با دیگران و تقسیم کار و تخصص بهره‌مند شوند.

وقتی این منافع بلندمدت خیلی دور و شاید دست‌نیافتنی به نظر برسند افراد انگیزه چندانی برای فداکاری و تلاش (به منظور تحقق آن منافع) نخواهند داشت. وقتی مردم می‌بینند که همواره ثروتشان حیف‌ومیل می‌شود و «از ما بهتران» جیبشان را می‌زنند، در مورد مطلوبیت زندگی در اجتماع و احترام به قواعد و رسوم آن دچار تردید خواهند شد. قرار بود زندگی اجتماعی راهی برای پیشرفت و بهبود همه افراد باشد ولی انگار با سازوکاری طرف هستیم که نخبگان کم‌شمار راحت‌تر بتوانند جیب اکثریت را خالی کنند! وقتی تورم هست نرخ جنایت بالا می‌رود و تعارض‌ها در جامعه افزایش می‌یابند. کسانی که فکر می‌کنند ثروتمندان جامعه جیبشان را خالی کرده‌اند خیلی زود دلیلی برای توجیه تعرض خودشان به اموال بقیه پیدا خواهند کرد! امیدها به آینده رنگ می‌بازد و دیگر انگیزه زیادی برای رفتار متمدنانه و محترمانه با مشتریان، کارفرمایان و آشنایان باقی نمی‌ماند. وقتی مردم نمی‌توانند برای تدارک آینده کار زیادی انجام دهند خیلی هم روی آن (آینده) حساب نخواهند کرد. هرچقدر فردی آینده را نامطمئن‌تر بداند بیشتر محتمل است که رفتاری ناروا و بی‌پروا از او سر بزند؛ رفتاری که در کوتاه‌مدت برای وی سودمند است ولی در بلندمدت به زیانش تمام می‌شود. وقتی «آینده‌فروشی» باب می‌شود «فردا» در مقایسه با

۱. permanent settlement

«امروز» آنقدرها جدی گرفته نمی‌شود. ریسک زیان بالقوه کارهای خلاف در بلندمدت (مانند زندان، مرگ یا نقص عضو) را یک طرف بگذارید و پاداش آنی حاصل از آن‌ها (مانند امکان تأمین کالاهای اولیه موردنیاز برای زندگی) را در طرف دیگر بنشانید؛ عجیب نیست که زور طرف دوم (فایده) بر طرف نخست (هزینه) بچربد.

خانواده دستوری

خانواده هم از گزند پول دستوری و تورم آن در امان نمی‌ماند و این نهاد نیز با افزایش رجحان زمانی دگرگون می‌شود. در تمامی فرهنگ‌ها، افراد جوانی و داشته‌های خود را برای ساختن خانواده با شریک زندگی‌شان سرمایه‌گذاری می‌کنند و آنچه در دست دارند را فدا می‌کنند تا محیطی مناسب برای پرورش فرزندان ایجاد شود. اما در عوض خانواده‌ای خواهند داشت که در دوران پیری عصای دستشان است و از آن‌ها نگهداری می‌کند.

تشکیل خانواده تصمیمی است که نیازمند رجحان زمانی پایین است و فرد باید فردا را خیلی ارزشمند بداند تا امروز را قربانی آن کند. با پول سخت فداکاری آسان‌تر می‌شود (یا بهتر بگویم بار آن سبک‌تر می‌شود) زیرا می‌توان با پولی پس‌انداز کرد که طی زمان ارزش واقعی آن افزایش می‌یابد. در قرن بیستم با آن همه کوتاه آمدن در مورد سختی پول که پیش‌تر گفتیم، اعضای خانواده هم کمتر می‌توانستند هوای یکدیگر را داشته باشند و در کنار هم باشند. پیامد رشد بی‌مه‌ار حجم پول چیزی جز افزایش مستمر قیمت‌ها و کم‌ارزش شدن پس‌اندازها نبود؛ این فشارهای مالی هم باعث شد تعداد خانواده‌هایی که دو نفر از آن‌ها کار می‌کردند (دو حقوق‌بگیر) خیلی زیاد شود و در نتیجه اعضای خانواده وقت کمتری برای بودن با همدیگر داشتند. وقتی هر روز پس‌انداز و پول مردم برای تأمین هزینه‌های دولت آب می‌رود، همراه با آن توان تأمین معاش^۱ و گذران زندگی (به شکل مستقل و بدون کمک دولت) هم آب خواهد رفت! وقتی دولت کار تأمین معاش مردم را دست می‌گیرد افراد انگیزه چندانی برای فداکاری و تشکیل خانواده نخواهند داشت. وقتی تحصیلات، نگهداری از کودکان، سلامت و بازنشستگی وظیفه دولت تلقی شود نیاز به خانواده هم کمتر می‌شود؛ کمتر کسی زیر بار فداکاری‌هایی می‌رود که برای تشکیل خانواده نیاز است. اجازه دهید خلاصه کنم: وقتی دولت را مسئول تأمین معاش مردم می‌کنیم تمام علقه‌ها و پیوندهای خانوادگی هم رنگ می‌بازند!

دنیایی را تصور کنید که در آن از پول دستوری برای تأمین مالی دولت رفاه خبری نیست. در چنین دنیایی تنها امید افراد برای گذراندن دوران کودکی و کهنسالی به خانواده است و همه انگیزه زیادی برای سرمایه‌گذاری در روابط خانوادگی دارند. بچه‌ها جز گوش کردن به حرف خانواده خود انتخابی ندارند و بزرگسالان هم باید خودشان را وقف خانواده کنند. اینجا دیگر از دولت رفاه خبری نیست و دور ماندن از خانواده پیامدهای بسیار جدی برای فرد در کهنسالی خواهد داشت؛ دیگر کسی نیست که در روزهای پیری و کوری هوای او را داشته باشد.

۱. ability to provide

اینجا اشاره به قابلیت و استطاعت گذران زندگی و تأمین نیازهای اعضای خانواده است.

انسان‌ها در طول تاریخ به تجربه دریافتند که اگر در جوانی برای ساختن یک خانواده سالم تلاش کنند شانس زیادی خواهند داشت که در روزهای سخت آینده تنها نباشند و کسی هوای‌شان را داشته باشد. بیشتر افراد میلی غریزی به فرزندآوری دارند و شادی و حس خوب فرزند داشتن این گزینه را برای بسیاری مطلوب می‌سازد. اما امروز تعداد افرادی که داشتن فرزند را بهترین راه برای آماده شدن برای دوران کهنسالی خود بدانند زیاد نیست. بسیاری از اوقات افرادی را می‌بینیم که به اصطلاح «همچنان بچه مانده‌اند» و دوران جوانی را صرف کارهای پوچ کم‌اهمیتی می‌کنند که حاصلی جز لذت‌های زودگذر ندارند. اما این افراد از امنیت، رضایت و خوشنودی ماندگار و پایدار بی‌بهره می‌مانند.

حتی اگر دولت از نظر مالی هوای شما را در روزهای پیری و کوری داشته باشد، از دادن عشق و توجه به شما عاجز است. دولت‌ها نمی‌توانند به معنای واقعی «مراقب» شما باشند زیرا انسان‌ها جز نیاز مالی نیازهای دیگری هم دارند. نیاز انسان‌ها به تعلق، عشق و همدم داشتن^۱ بسیار جدی است و سرمایه‌گذاری بلندمدت روی خانواده مطمئن‌ترین روش شناخته‌شده برای برآوردن این نیازهاست. اگر مردم به پشتگرمی ماشین اعتبار دستوری خیال‌شان از تأمین معاش بلندمدت راحت باشد سرمایه‌گذاری کمتری روی خانواده می‌کنند؛ خانواده‌ای که شادی و رضایت‌شان در کهنسالی در گرو آنست. طی ۱۰۰ سال گذشته ساختار روانی ما تغییری نکرده است که بتوانیم بر این نیاز فائق آییم و دیگر بی‌خیال خانواده شویم. اما برخی چیزها در این دوران خیلی تغییر کرده‌اند: میزان دوراندیشی ما و دغدغه‌مندی‌مان نسبت به آینده خود!

انسان عصر دستوری که به تکنولوژی‌های پیشرفته و خطرناک اجدادش از عصر طلایی^۲ هم مجهز است خود را وسط معرکه‌ای غریب می‌یابد. او می‌بیند که افق دیدش به جهان محدودتر و کوتاه‌تر می‌شود و مجبور است با سرهم‌بندی و «از این ستون تا آن ستون فرج است» کارش را پیش ببرد؛ درمی‌یابد که دارد سرمایه‌هایش را به باد می‌دهد و نهادهای سنت‌ها و رسوم دیرپا (که زیست مدرن وی از طریق آن‌ها حاصل شده است) را خوار و بی‌ارزش می‌کند. انسان عصر دستوری انگار در حال رجعت به بربریت نیاکان دور خود است! اما خبر خوب هم هست: بیت‌کوین یک استاندارد پولی سخت ایجاد کرده است که ارزش پول در آن کاهش نمی‌یابد. مردم جهان با بیت‌کوین می‌توانند مطمئن‌تر به سراغ تدارک آینده بروند، عدم قطعیت‌های آتی را بهتر مدیریت کنند و رجحان زمانی خود را کاهش دهند. بیت‌کوین را باید فرصتی کم‌نظیر به حساب آورد که می‌تواند در معکوس کردن روند صعودی رجحان زمانی در قرن بیستم کارساز باشد و پیامدهای فاجعه‌بار آن را جبران کند.

۱. familiarity

۲. the golden age